

۱۴۲

ایران‌شهر



سال هفتم - شماره بیجاه و چهارم - خرداد ۱۳۷۸ - سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی - ۶۴ صفحه - ۲۵۰۰ ریال



- شورای شهر: موقعیت تاریخی، تحریک ملی / یادداشت • بایان روند حذف / صدیقه و سمعی • توفاتی در راه است، بادیانها را محکم کنیم / نقی رحمانی • او آدم ربایی قا آدم کشی راهی نیست / رضا علیجانی • یاد دکتر چمران / دکتر علی اصغر غروی • مطالبات مدنی دانشجویان دانشگاه آزاد • حبس دانشجویی و رادیکالیسم



چنینش دانشجویی، هشدار
(سرمهله)

به یاد دکتر علی شریعتی

- نامه منتشر نشده مهندس بازارگان درباره دکتر شریعتی
- اثر شریعتی در آشنایی ام با شعر بو / دکتر شفیعی کدکنی
- داستان مردی که می خواست سخنرانی شریعتی را به هم بردازد

خش ویره: آینده بدون نفت

- مسجد سلیمان «امروز»، ایران «فردا» بی دون نفت • اقتصاد بدون نفت «واژه ای جنگی معنا

اخلاقش زانوهایم را لرزاند!

گفتگو با اکبر استاد عظیم



تمام شد. تمام حسینیه آن روز به گریه افتاد، اما من بعض داشتم، ناراحت بودم، اصلاً تعجب سی کردم مردم برای مظلومیت علی علیه السلام گریه می‌کردند. بعد از ده دقیقه دیگر آمدند عقب من که بیا آقای دکتر می‌خواهد با تو صحبت کند. در حسینیه ارشاد یک جای مخصوصی بود که برای ایشان صحبت کردم. اشکالهایم را گفتم. او هم به آرامی و بالبخند به همه جواب داد. من متوجه بودم که من یک آدم بی‌سوادی هستم، دکتر شریعتی، دکتر جامعه‌شناسی تاریخ است مسلمان‌من را محکوم می‌کند. همه حواسم این بود که گول نخورم، من را محکوم نکند. اما خیلی قشنگ جواب من را داد، خیلی مؤدب، خیلی عالی، هیچ فکر نمی‌کرد که با یک آدم عامی طرف است، من هم همه‌اش تو فکر این بودم که یک وقت من اغفال نشوم، اما جوابهای دکتر بسیار عالی بود، من نمی‌توانستم کوپکترین ایرادی کنم. بعد به آقای دکتر عرض کردم که من باز با شما سخن دارم چونکه دیدم ایشان بعد از یک ساعت و نیم سخنرانی آمد با من یک ساعت و نیم صحبت کرد که من احساس کردم واقعاً ایشان خسته شده، شب ماه رمضان هم هست و نزدیک سحر است، مردم سحری می‌خواهند بخورند، دیدم صحیح نیست من بخواهم بیشتر مزاجم بشوم. گفتم من می‌روم اطلاعات صحیحی می‌آورم با شما صحبت می‌کنم. گفت باشد. ای کاش تمام مخالفان من مثل شما بودند، می‌آمدند قشنگ می‌نشستند و صحبت می‌کردند، بعد یک کتاب خاتم‌الاتبایا به من هدیه کرد که توی آن کتاب ایشان مقاله‌ای نوشته بود. آن را به من داد و به این ترتیب من شروع کردم به خواندن کتابهای دکتر. تمام نوشته‌ها را خواندم،

○ لطفاً سابقه آشنایی تان با مرحوم دکتر علی شریعتی را بفرمایید.

● بسم الله الرحمن الرحيم. ما در حدود سال ۱۳۴۹ یا ۵۰ مسجدی داشتم به نام مسجد صدریه در میدان خراسان و پیش‌نمازی داشتم به نام آقای ...، ایشان رهبر هیئت‌مان هم بود، هیئت ما به نام هیئت قائمه تهران معروف بود، رهبری داشت به نام آشیخ محمد شهری که به رحمت خدا رفت، جایش این آقای ... آمد. یک شب که تو مسجد نشسته بودیم ایشان رفت سر منبر. اما منبر آن شبش با منبرهای دیگر فرق می‌کرد. به فریاد درآمد که آیا کسی نیست جلوی این وهابی‌ها را بگیرد که دارند علیه حضرت علی و حضرت زینب و اینها سخنرانی می‌کنند؟ دکتری است وهابی، دارد سخنرانی می‌کند و یک سری مطالب دیگر که الان درست یادم نیست، گفت. آن شب توی مسجد جنجالی بیا شد. رفتم پیشش گفتم آقای ... اسم این دکتر چیه؟ گفت دکتر علی شریعتی. گفتم ایشان تبلیغ وهابی‌گری می‌کند؟ گفت بله، گفتم خوب ما زنده باشیم و در حسینیه این مملکت که به نام امام حسین است تبلیغ وهابی‌ها بشود، چطور ما اجازه بدھیم؟! من به شما قول می‌دهم که نگذارم دیگر چنین سخنانی بگویید.

○ آن موقع شما سن تان چقدر بود؟
● ۴۴ سال، ۴۵ سال.

○ شغل تان چه بود؟

● من معمار بودم. بعد من گفتم ایشان کتاب هم دارد؟ گفت بله کتابی دارد به نام اسلام‌شناسی چاپ توں. من رفتم این کتاب را گرفتم و خواندم، شب و روزم را گذاشتم روی این کتاب ببینم چیه. خوب، من چند اشکال به ذهنم رسید. گفتم می‌روم با همین چند اشکال حسابش را می‌رمم. می‌روم و نمی‌گذارم صحبت کند. یک دوستی داشتم گفتم من فردا شب می‌خواهم بروم حسینیه ارشاد، دوست من گفت من هم ببینم؟ گفتم بیا، با دوستان رفتم حسینیه ارشاد. وقتی که می‌خواستم بروم توی حسینیه، چون شبههای ماه رمضان بود، دیدم روی یک نئونی نوشته‌اند علی ۲۳ سال برای مکتب، ۲۵ سال برای وحدت، ۵ سال برای عدالت. همین جا من کمی یکه

بود؟ فرض کنید اسلام را هم شناختیم، همه کتابهای شریعتی یا کتابهای دیگر را هم خواندیم، قرآن، نهج البلاغه و ...، می‌خواهیم به چه جایی برسیم؟

● آزادی، به آزادی. من فکر می‌کنم بزرگترین هدف دکتر آزادی بود. اگر من به آزادی برسیم و آزادمنش بشوم، "بنده" نباشم، آن وقت می‌توانم آقا باشم، همانی که خدا می‌خواهد، همانی که قرآن می‌گوید، همانی که علی می‌گوید، تمام هدف دکتر آزادی بود. او می‌دید که ما همه در بندیم، دکتر می‌دید ما همه برده‌ایم، ما داریم برده‌گی می‌کنیم، هنوزش هم همین هستیم، ما هنوز دنبال آقاییم، که آقا چه می‌گوید. دکتر می‌خواست آقایی بدهد، ای عزیزم تو خودت آقایی، تو اگر بفهمی خودت آقایی، اگر درک کنی، اگر علی را بشناسی، اگر حسین را بشناسی؛ تمام کوشش او آقایی و آزادی بود. در زمانی که دکتر سخنرانی می‌کرد مردم لال بودند یعنی نباید در مقابل بزرگان مثل شاه سخن بگویند، در برابر آنها یک طرفدار شاه هستند، حق نداشتند حرف بزنند. در مقابل آقایون هم کسی حق حرف زدن نداشت، هر چه آقا می‌گوید همان است. دکتر آمد زبان مردم را باز کرد، در موقع حساسی که همه لال بودند. بی خود بود که آن همه علیه‌اش شدند، چرا علیه‌اش شدند؟ به خاطر اینکه دید دارد مردم را آگاهی می‌کند، خوب، این مردم اگر آگاه شوند که گوش به حرف این آقا نمی‌دهند، پس دکتر می‌خواست زبانها را باز کند و باز کرد. دکتر به دانشگاه و به دانشجوها آگاهی داد، باور کن هنوز که هنوز است از کتابهای دکتر الهام می‌گیرند، دارند هنوز ارشاد می‌شوند. یکی از بدیختیهای ما مسئله شخص پرستی است، اگر ما به جایی برسیم که شخص پرست نباشیم و حق پرست باشیم خیلی نجات پیدا می‌کنیم، شخص پرستی مهمنترین ضرر شدید این است که خود آن شخص را گمراه می‌کند، حالا این شخص هر کی می‌خواهد باشد، شاه باشد گمراه می‌شود، رهبر یک گروه باشد گمراه می‌شود، یک شخصیت باشد گمراه می‌شود. وقتی که بگویی تو همه چی منی، تو او را هم گمراه می‌کنی می‌گوید هر چی منی گویی یعنی خدا گفتنه، خدا فرموده، یک نوع شرک است، یک انسان موحد مشرک نمی‌شود، دکتر آگاهی می‌داد که آگاه باشید.

● شما بعد از اینکه با حسینیه ارشاد و با دکتر شریعتی آشنا شدید رابطه‌تان با محل و به اصطلاح دوستان قدیم چطور بود؟

● بد شد، به جایی رسید که آنها من را بدون دلیل مسخره می‌کردند. من حرف قرآن بود: "قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین" کسانی با من درگیر می‌شدند که یک کتاب دکتر را نخوانده بودند. من با یک قوم و خویشمان که قرآن و نهج البلاغه جای

مواجه شدید، فکر می‌کنید مهمنترین حرفهای شریعتی چه بود یا مهمترین حرفهایی که شما را جلب کرد چه بود؟

● مهمنترین حرفها یکی همین است که دکتر فرمودند یا باید حسینی باشی با زینبی والا یزیدی هستی. من دوستی داشتم که یک نیمجه عالم بود، ایشان در مشهد درس می‌خواند، یک روز از من سوال کرد که این مزخرفات چیست که دکتر گفته است، من گفتم اولاً مؤدب باش عزیزم، دوماً بایا صحبت کنیم. من گفتم حسین علیه‌السلام بودم و زور نرفت، در مقابل ظلم قیام کرد، حسین جنگ نکرد، حسین فقط مخالفت کرد، با کی مخالفت کرد؟ با دیکتاتور، با ظالم، با تجاوزکار، بعد سر راهش را گرفتند که تو یا باید بیعت کنی، یا باید بجنگی، حسین علیه‌السلام نمی‌خواست بجنگد، حسین فقط زیر بار زور نرفت، زیر بار ظلم نرفت، بعد مجبورش کردند به جنگ، پس ما یا باید حسینی شویم که زیر بار ظلم و ستم نرویم، یا باید زینبی باشیم یعنی کلمات حق را به همه برسانیم و در مقابل یزید و حکومت بد و امیر المؤمنین بد بایستیم و به او بگوییم که راهت عوضی است. خوب، اگر نباشیم چه هستیم؟ بخوریم، کار کنیم، بخوریم، بخوابیم، دوباره کار کنیم، بخوریم بخوابیم، خوب، این می‌شود یزیدی. در مقابل ظلم سکوت کنیم؟ مگر یک مسلمان در مقابل ظلم سکوت می‌کند؟ نه، یک مسلمان این جوری نیست. این است که این حرف خیلی ارزنده است و خیلی والاست.

○ از دیگر نظرات شریعتی که به نظر شما مؤثر بوده و در ذهن شما مانده، چیست؟

● دکتر واقعاً اسلام را شناخته بود و به نظر من الهام هم می‌گرفت. یک انسان نمی‌تواند این همه سخن بگوید و هر سخنش یک دنیا پند و اندرز باشد، دکتر آگاه شده بود چون که آگاه شده بود تمام کوششش این بود که به مردم آگاهی بدهد. می‌دید مردم علی را دوست دارند اما نمی‌شناسند، چطور می‌شود که من کسی را که دوست دارم نشناسم. هی پرستش می‌کنیم، هی می‌ستاییم، اما او را نمی‌شناسیم، نمی‌دانیم راهش چیست، چی کار باید بکنیم؟ اگر کسی علی را بشناسد راهش را می‌رود، قرآن می‌فرماید "ان کنتم تحبوبن الله فاتبعوني" پیغمبر به اینها بگو اگر من را دوست دارید، و راست می‌گویید، مرا پیروی کنید، دکتر می‌خواست به همه بفهماند علی کیست تا پیروی علی را بکنند، اگر می‌کردیم، اگر می‌فهمیدیم به این روز نبودیم که آن قدر دلیل باشیم. تمام هدف دکتر آگاهی بود و روز و شب را برای آگاهی دادن گذراند و از هیچی هم ایا نداشت.

○ شما فکر می‌کنید در نهایت هدف دکتر چه

شیعه علوی، صفوی، همه را خواندم. تازه بی بردم من کی هستم، دکتر چه می‌گوید و صدرصد موافق دکتر شدم و با هیئت مسجدمان و آقا و با رفقای ۱۵ - ۱۰ ساله‌ام شروع کردم به بحث کردن و جنگید که هنوز که هنوز است دارم می‌جنگم.

○ در مسجد شما در میدان خراسان عده زیادی هم بودند، چطور شد بین آن عده شما داوطلب شدید؟

● من نمی‌دانم، من اصلاً قلقم این بود، من مطالعه هم کردم و خیلی عاشق علیه‌السلام بودم و همچنین عاشق حضرت زینب بودم و حساس بودم روی این زمینه، این حساسیتم بود، شاید عده‌ای قویتر از من هم بودند.

○ وقتی جمعیت انبوه حسینیه ارشاد را دیدند، تعداد وابهت جمعیت باعث ترس شما نشد؟ جو جمعیت شما را نگرفت؟

● اگر وهابی بود، به حضرت عباس نمی‌گذاشتم سخن بگویید. یک آدمی بود به نام شیخ قاسم اسلامی. من در یک مجلس ختمی مال دوستانم بود. این شیخ قاسم آمد در مجلس ختم علیه دکتر شریعتی سخنرانی کرد. او را از منبر پایین کشیدم. این که ختم دوستم هم بود، گفتم تو حق نداری این جوری حرف بزنی، اینجا مجلس ختم است، چی داری می‌گی؟ بشین صحبت کنیم، بحث کنیم چی می‌گویی تو؟ بعد جنجال شد، یک عده از او دفاع می‌کردند و یک عده هم از من، شیخ قاسم در رفت، من هنوز که هنوز است آماده‌ام اگر کسی صحبت حقی علیه دکتر دارد، قبول کنم، اما با منطق، نه فحش. من دنبال حقم، دنبال دکتر نیستم، دنبال هیچ کس نیستم، من دنبال حقیقتم.

○ شما بعد از هم به حسینیه ارشاد رفتید؟

● بله، حالا می‌گویم. وقتی من کتابهای دکتر را خواندم موافق دکتر شدم. دیدم به به آن کسی که من عاشقش هستم اوست و اوست که علی را دارد می‌شناساند، اوست که حضرت زینب را دارد معرفی می‌کند. بعد مرتب پای سخنرانیهای دکتر بودم، بعد از ماه رمضان، روزهای جمعه ایشان درس می‌دادند، من پای درسش می‌رفتم شاید ۶ ماه ۷ ماه شد که یک روز آدم دیدم نتونی که جلوی حسینیه ارشاد است کنده شده. جمعه هم بود و درس دکتر هم تعطیل بود. من وقتی فهمیدم دولت احمد این کار را کرده توی خیابان فریاد زدم که حالا که یکی می‌خواهد مردم را راهنمایی کند شما نمی‌گذارید؟ جنایتکارها. مردم هم هماهنگ با من صحبت کردند، اعتراض کردند که چرا اینجا را تعطیل کردید؟

○ شما در این مدت که با آثار دکتر شریعتی آشنا شدید و کتابهایش را خواندید و با خودش



خوانده بودیم در مقابل یک کلام حرف خطا می‌کردیم، مفهوم حق را پیدا می‌کردیم، حق گم است، اگر حق گم نبود این قدر زحمت نداشت، مردم زحمت نمی‌کشیدند، حق مثل معدن ذغال سنگ که الماس تویش گم است، گم است، می‌شود دنبال هر صدایی رفت؟ خوب، من یکی از آن افرادی بودم که عاشق دکتر بودم و کتابهایش را خوانده بودم چرا من این جور نشدم؟ اینهایی که می‌گویند بی خودی می‌گویند. دکتر گفت ظلم را باید از بین ببرید حالا به هر شکل و صورت که باشد فرق نمی‌کند. ما می‌خواهیم ببینیم کی خدمت می‌کند، حالا در هر لباسی باشد، لباس روحانیت باشد، غیرروحانیت باشد یا یک کارگر باشد، کی خدمت

می‌کند، دنبال آن باشیم و خدمان هم خدمت کنیم. آن حرف غلط است، من فکر می‌کنم دکتر باعث این چیزها نشد، دکتر آگاهی داد، آگاهی داد تا همه چیز را خودمان بشناسیم.

○ از دوران شریعتی بیست و چند سال می‌گذرد، به هر حال دوره و زمانه هم مرتباً تغییر می‌کند الان این بحث مطرح است که ما بعد از شریعتی با سوالات و مسائل جدیدتری هم مواجه شدهایم که به طور طبیعی دکتر شریعتی آن موقع به اینها جواب نداده حالا شما فکر می‌کنید چه بخشهايی از حرفهای شریعتی الان باز هم ماندگار و راهگشا است، هدایت می‌کند و چه بخشهايی اش الان برای ما مفید نیست و ما نیازی به آنها نداریم؟

● این بستگی به نظر هر کس دارد، مولانا می‌گوید: هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

من قبول دارم، بعضی از حرفهای دکتر شریعتی الان زمانش گذشته اما مسئله کلیات است، مثل کتاب تشیع علوی و صفوی هنوز به ما راهنمایی می‌کند، به شیوه علوی در این زمان چی کار باید کرد، آیا ما سکوت کنیم؟ آیا همین راهی که داریم مرویه یعنی بخوبیم و بخوبیم، آیا وظیفه‌مان این است؟ خوب، این واقعاً همان آگاهی است که دکتر داده. من فکر می‌کنم خیلی از مطالیش برای امروز مفید و عالی است. هنوز کتابهای دکتر فروش دارد. هنوز عاشق دارد، برای چی؟ برای اینکه آگاهی می‌گیرند. یا کتاب ارای این چنین بود برادر، این برای همه زمانهایست، چقدر زیباست، به تو آگاهی می‌دهد که تو

می‌کند و واقعاً متدين است، در قم زندگی می‌کند، صحبت می‌کرد. بعد ایشان می‌خواست به سوریه برود. به او گفتم شما که می‌خواهی به سوریه بروی سلام بزرگی به حضرت زینب برسان و سلام کوچکی هم به آقای دکتر شریعتی برسان. من دیدم او زیر لب یک چیزی گفت، فهمیدم که این چیزی که گفت نمی‌خواست من بفهمم، یک خوده گذشت، گفتم آقا، شما مخالف دکتری؟ گفت بله. گفتم شما کتابهای دکتر را خوانده‌ای؟ گفت نه. گفتم پس با چی مخالفی؟ برای چی مخالفی؟ آخه چرا مخالفی؟ اگر خوانده‌ای به من بگو کجاشیم حرف عوضی است که ما هم هدایت شویم، چرا مخالفی؟ گفت مخالفی، دوست ندارم، گفتم پس تو به دلخواه خودت نظر می‌دهی، پس تو الکی اظهار تدین می‌کنی اصلاً باهش قهر کرد.

بله، هنوز که هنوز است متأسفانه با یک سری از اینها درگیری داریم. در حالی که اصلاً کتابش را خوانده‌اند، خیلی غریب است، آن هم تیپ متینین، تیپی که اهل نماز، روزه، مکه، کربلا است. به خدا قسم جای تعجب است برای من.

○ شما دوران انقلاب کجا بودید؟ مسجد محل می‌رفتید یا جای دیگر؟

● متأسفانه من به آن مسجد محل دیگر نتوانستم بروم یعنی نمی‌توانستم آنها را تحمل بکنم. عرض کنم دوره انقلاب با همه مردم و با انقلاب وتظاهرات و ... بودیم. شبها و روزها خیلی کار کردیم. مثلاً ماسنیهای تخم مرغ، ماسین نان بخش می‌کردیم، برای انقلاب همه کار می‌کردیم، خیلی عاشق انقلاب بودیم و در زمان انقلاب بود که من به اصطلاح جگرم حال آمد که دیدم دسته‌جات مهمی از دکتر سخن می‌گویند، همانهایی که مخالفش بودند در موقع انقلاب همه از او تمجید و تعریف می‌کردند، همین حالات خدا شاهد است اگر بروی از یک یک اینها بپرسی، دکتر کی بوده؟ اگر بغضبان را کنار بگذارند اصلاً جز تعریف و تمجید چیز دیگری خواهند گفت چون آنها بهتر دکتر را می‌شناسند.

○ به نظر شما، نظر دکتر شریعتی در مورد روحانیان آن زمان چه بود و رابطه‌شان با هم چطور بود؟

● این جور که من متوجه شدم دکتر شریعتی روحانیت آگاه و مبارز را تشویق می‌کرد و به آنها احترام می‌گذاشت اما روحانیتی که نمی‌خواستند مردم آگاه

که می‌توانیم خوب بنویسیم، خوب حرف بزنیم، چرا بد بنویسیم؟ چرا بد بگوییم؟ من دیدم چقدر قشنگ می‌گویید، من اصلاً نمی‌توانم بگوییم، من اصلاً کسی نیستم که بتوانم تعریف اخلاق او را بکنم، نمی‌شود، نمی‌توانم ...

[در اینجا آقای استاد عظیم به هق هق و بعد گریه افتاد، بغض و اشک امکان ادامه گفتگو را نمی‌داد. بعد از اوردن ظرفی آب، گلوها را تازه کردیم و ادامه دادیم.]

○ درین آثار شرعیتی کدام را بیشتر از همه دوست دارید؟

● این کتاب کویر دکتر را خیلی دوست دارم چونکه از عرفان سخن می‌گویید، از دنیا بی سخن می‌گویید که من آن دنیا را دوست دارم و انسان را می‌برد در یک دنیا بی که متعلق به آن دنیاست و زیاد این کتاب را می‌خوانم، هر وقت می‌خوانم خیلی از آن الهام می‌گیرم، واقعاً عشق می‌کنم، این کتاب باش را خیلی دوست دارم، کتاب دیگر، کتاب تشیع علوی و صفوی است.

○ این کتاب را برای چی دوست دارید؟

● برای اینکه من می‌فهمم واقعاً کجا اغفال شدم، کجا حق است، کجا باطل است.

○ خردداد ۵۶ در زمان فوت مرحوم دکتر شرعیتی کجا بودید و چطوری از خبر مرگش مطلع شدید؟

● من در تهران بودم. وقتی خبر آمده بود تمام فامیلیمان گفته بودند این خبر را به من ندهند، وقتی هم که من شنیدم خیلی گریه کردم، اما دستم به هیچ کجا بند نبود خیلی گریه کردم، خیلی دلم سوت، من فهمیدم کی را از دست داده‌ام، فهمیدم کسی که می‌توانست من را نجات بدهد دکتر بود، اما، خوب، خوشبختانه کتابهایش هست، دکتر زنده است، او نمرده، هرگز نمی‌میرد کسی که دلش زنده شد به عشق، او همیشه هست، همیشه زنده است، هر کتاب او را که باز کنید، هر دو خط یک مطلب تازه به تو می‌دهد، لازم نیست ده تا صفحه بخوانی یک مطلب بفهمی.

○ خیلی ممنون که دعوت ما را قبول کردید.

چه کار می‌شود کرد. الان دکتر هم بود من فکر می‌کنم همان حرفها را می‌زد اما سخنانش خیلی شدیدتر می‌شد، شما چی فکر می‌کنید؟

○ پس شناسن آورده زودتر مود!

● نه شناسن، شناسن نیاورد، مردم بدشاسنی آورند، اگر حالا دکتر بود الان مردم استفاده می‌کردن، او حق را شناخته بود، نتیجتاً ایستاد. انسان حق را ببیند به خدا می‌ایستد، اگر انسان حق را ببیند و راه را تشخیص بدهد، دیگر با کی ندارد، چون دوست دارد به حق برسد. تدبیدهای شرعیتی گفته آزادی، ای آزادی کجایی، همه جا با منی، زندان برایت می‌کشم، هر جایی می‌روم برای توانم. الان اگر دکتر بود همین حرفها را می‌زد، نگذاشتند.

○ چون شما از نزدیک با خود دکتر برخورد داشتید اخلاقیات و منش فردیش چطور بود، جدا از حرفها و معلوماتش و بحثها و گفتگوهایی که داشت، اخلاقیات شخصی اش چطور بود؟

● خدمت شما عرض کردم وقتی که آمد نشست روپروری من و من روپروری آن مرد بزرگ نشستم، منی که اصلاً قابل نبودم در مقابل ایشان نشستم، ایشان با تمام عشق و محبت با من صحبت کرد و دانه دانه ایرادهای من را با لبخند جواب داد. او "عاشق" بود، می‌دانید یک کسی که عاشق باشد، چطوری است؟ او عاشق مردم بود، یک کسی که عاشق باشد غرق اخلاق است و همان اخلاقش زانوهای من را لرزاند. خوب، من با خیلی‌ها صحبت می‌کردم، با خیلی از آقایون بر سر همه چی بحث می‌کردم، می‌نشستیم بحث می‌کردیم، اصلاً به من می‌گفتند عالم را با جاهل بحث نیست، چی می‌گویی شما؟ شما جاهلی ما عالمیم. اما این مرد با تمام آن بزرگ‌اش، با تمام آن زحمتها که کشیده بود چنین با من سخن گفت که من زانوهایم از اخلاقش لرزید. خدا شاهد است، خدا شاهد است، دکتر باز مذهب علیه مذہب است، مثل اینکه مال خودمان است. توجه کردید؟ نمی‌توانیم، این است که واقعاً داریم می‌سوزیم و می‌سازیم، تیپ پولدار پولدارتر می‌شوند، تیپ فقیرها و کارمندها و اداره‌ای ها بدیختر می‌شوند، مجبور می‌شوند به رشوه گرفتن، به کار کردن شبانه با ماشینهایشان، چه‌ها که نمی‌کشیم ...

○ فکر می‌کنید اگر الان شرعیتی بود چه حرلفایی می‌زد، چه کار می‌کرد؟

● والله همان حرفها را می‌زد، من فکر می‌کنم اگر دکتر بود خیلی شدیدتر سخن می‌گفت و اگر آن موقع توانست چند سالی زنده کند شاید امروز نمی‌گذاشتند دو روز سخن بگوید، شاید. چی می‌توانست بگوید، در مقابل کسانی که آگاهی ندارند. یک عده از مردم از موقعیت استفاده می‌کند بچاپ بچاپ در می‌آورند، تاریخ اسلام دارد تکرار می‌شود، یک عده از موقعیتها دارند سود می‌برند، یک عده هم که می‌فهمند نمی‌توانند سخن بگویند، خوب می‌گیرندشان چرا بد حرف بزنیم؟ ما می‌برندشان زندان. کی می‌گیرد؟ برادرش می‌گیرد،

فروشگاه کتاب آرنگ



محل فروش کتاب‌های اهدایی به

مؤسسه خیریه حمایت لزکود کان سلطانی (محک)

میدان انقلاب، کارگر جنوبی، نبش خیابان وحید نظری، مجتمع تجاری نادر